

یادی از یک مبارز نستوه و شور آفرین

حفیظ مشهور به عبدالله یکی از چهره های تابناک انقلابی کشورماست که در اوج جوانی و بالنده گی از جانب جلادان رژیم خون آشام حفیظ الله "امین" به جرم قیام علیه دولت داود خان یکجبا تعدادی از همزمانش به شهادت رسانیده شد.

عبدالحفیظ فرزند ملا عبدالجلیل در دهکده بابعلی (بابا علی) در دره هزاره مربوط حصه دوم پنجشیر در یک خانواده زحمتکش روستایی باسواد و کارگر در سال 1331 خورشیدی چشم به جهان کشود. ملا عبدالجلیل پس از فراگیری آموزشهای ابتدایی در آوان نوجوانی رهسپار هندوستان گردید و در مدرسه مشهور دیوبند به آموزش پرداخت. با آنکه درجه های معین علمی را ازین مدرسه که دران وقت یکی از مدارس مشهور جهان اسلام بود، بدست آورد؛ مگر در بازگشت به وطن کار جسمی را بر کارهای مدرسه ترجیح داد. نخست در زادگاهش کارگاه آهنگری کشود و به دهقانی پرداخت. بعدها به حیث یک کارگر زحمتکش و آگاه در پروژه های نفت و گاز شبرغان، دانشکده پلی تخنیک کابل و پروژه سمنت هرات به تناوب کار کرد.

حفیظ از کودکی در کارگاه پدرش با کار و زحمت آشنا شد و زنده گی پر درد و رنج را در روستای دور افتاده بابعلی تجربه کرد. هنگامی که حفیظ به شش ساله گی رسید؛ ملا عبدالجلیل در خانه به آموزش وی پرداخت. برسم معمول در مکتب خانه گی این کودک تیزهوش و فعال قرآن و سواد آموخت و دیوان حافظ و گلستان سعدی را که آنوقت از کتب نصاب تعلیمی مکاتب خانه گی بودند؛ خواند. دیری نگذشت که کاکایش عزیز احمد نخستین مکتب دهاتی را به همکاری چند تن از بزرگان روستادر مسجد جامع بابعلی بنیاد گذاشت و خود آموزگاری آنرا به دوش گرفت و به معلم عزیز مشهور شد. با پشتکار و پافشاری معلم عزیز احمد و همکاری دوستانش این مکتب نخست به ابتدائیه و سپس به متوسطه و لیسه انکشاف و ارتقا کرد.

حفیظ از نخستین شاگردان این مکتب دهاتی بود که به آموزگاری کاکایش برپاشده بود. عزیز احمد نیز این کودک تیزهوش را که در مکتب خانه گی اساسات علوم اسلامی و خط و سواد اندکی آموخته بود؛ به آموزش بیشتر تشویق میکرد. سالی که حفیظ از مکتب دهاتی فارغ میگردد به توجه و تلاش معلم عزیز و هواخواهان سواد و معارف دهکده بابعلی، این مکتب به ابتدائیه ارتقا کرد و حفیظ توانست سه سال دیگر در آن به تعلیم پردازد. پس از فراغت از مکتب ابتدائیه با سپری کردن آزمایش کانکور شامل مکتب حربیه شد.

در مکتب حربی آنگاه که به صنف ده هم رسیده بود؛ با جوانان و استادانیکه به جنبش روشنفکری و روشنگری تمایل داشتند؛ در صنف و قاغوش (خوابگاه) برمیخورد و از آنها چیزهای تازه ای می آموخت. سخنان استاد محمد اکبر شورماچ نورستانی که مضمون تاریخ و جغرافیه را تدریس می کرد؛ بیش از همه او را برسر حال می آورد. این استاد که آشنای دیرینه کاکایش معلم عزیز بود؛ با افشای حقایق تاریخی رژیمهای قبیلوی ذهن بیدار حفیظ را به تأمل و امیداشت. محمد عتیق کیوان یکتن از همدوره هایش کتابهای دلچسپی به وی میداد تا پنهان از چشم دیگران مطالعه کند. او گاه در مورد محمد طاهر بدخشی و طرح هایش با حفیظ سخن میگفت و او را مجذوب میکرد و آتش پنهانی را در دلش می افروخت. در صنف یازده هم بود که حفیظ به رهنمایی کیوان به دیدار "اکه" نائل گردید. حفیظ در باره بدخشی فبلاً چیزهایی شنیده بود. در نظر وی بدخشی پیر مرد 50-60 ساله مینمود که همسال غبار، فرهنگ و دیگر مبارزان مشروطه خواه دوره هفتم شورای ملی بودند. هنگامیه در یک چاشت جمعه به منزل بدخشی رسیدند؛ برخلاف انتظارش با مردی جوان، خوش قیافه و خوش لباسی برخورد نمود که چهره شاد و صمیمانه و برخورد ساده داشت. درین مجلس غیر از حفیظ و کیوان جوانان دیگری نیز از گوشه های مختلف کشور حضور داشتند. چون کیوان عبدالحفیظ را به استادش بدخشی معرفی کرد؛ بدخشی با تبسمی زادگاهش را پرسید. حفیظ خود را از حصه دوم پنجشیر معرفی کرد که در صنف یازده هم لیسه حربی درس میخواند.

بدخشی این جوان نو وارد را با خوشرویی پذیرفت و جای برایش تعارف نمود. بدنبال آن در مورد اوضاع عمومی و کلی کشور، نقش نظامیان در حراست از حقوق مردم رنجکشیده و مظلوم با دلایل و براهین روشن و ساده مطالبی بیان نمود. ازان پس در مورد اوضاع پنجشیر، نقش تاریخی مردم آن در جنبشهای خراسا نزمین، مبارزات استقلال خواهی آنها علیه تسلط انگلیس و وضع کنونی آنجا روشنی انداخت.

این سخنان بسیاری از سوؤلاتی را که در ذهن کاوشگر حفیظ پاسخی نیافته بودند؛ حل کرد. حقا که توصیفهای کیوان در مورد این رادمرد دانشمند خیلی بجا بوده است. حفیظ با این برداشت پس از آن روز راه خود را روشن کرد. سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان که تازه در جنبش روشنفکری افغانستان ره کشوده بود؛ این جوان برومند را بخود جلب کرد. چندی بعد حفیظ به بخش جوانان شاخه نظامی سازمان که به "شاهین" معروف بود، معرفی شد و زیر تربیت سیاسی و فکری این بخش قرار گرفت. هنگامی که در سال 1349 از لیسه حربی فارغ گردید؛ در حالی که شاگرد ممتاز بود؛ به دانشگاه های نظامی نرفت. او به مبارزه حرفوی انقلابی روی آورد و از نخستین پیشگامان مبارزه حرفوی در سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان بود.

سازمان انقلابی زحمتکشان یک مکتب رزم و پیکار بود. درین مکتب تاریخ، فلسفه، جامعه شناسی اقتصاد سیاسی، شعر و ادب و دیگر علوم اجتماعی به وسیله کادرها و فعالین سازمان هفته یکبار تدریس میشد. حوزه ها مجالس شور و بحث های سیاسی بود. در آنها آثار مبارزین انقلابی جهان به خوانش گرفته میشد. فعالین حرفوی در خانه ها و اتاقهای معین دائم سرگرم خوانش، آموزش و استنتاج کتب و رسالاتی بودند که بخشهای تیوریک سازمان آموزش آنها را به اعضا توصیه میکرد. حفیظ که دارای قامت بلند، اندام موزون، چهره بشاش و خوش سیما بود؛ درین مکتب از محضر استادان و روشنفکران انقلابی و ملی به ادبیات و علوم سیاسی و نظامی آشنایی می یافت و روز به روز رشد و ترقی میکرد. او مانند بسیاری از همزمانش چون شهید انجنیر محمد حسن، شهید دولت محمد مشهور به حکیم، شهید امامنظر متخلص به اوستا، قربان پسا کوهی، شهید محمد ایشان و ده ها

تن دیگر بزودی به یکی از فعالین پر شور انقلابی مبدل گردید و درمکتب رزم و پیکار انقلابی آزموده شد. در حالیکه دیگران در جنبش روشنفکری و شهری به مبارزات علنی و خیابانی سرگرم بودند؛ این مبارزین در شهرها و روستاها به میان اقشار و طبقات زحمتکش: کارگران، دهقانان و پیشه‌وران معلمین و دیگر زحمتکشان می‌رفتند تا به آنها آگاهی دهند و به سازماندهی و بسیج آنها پردازند.

حفیظ که آموخته‌های انقلابی را در پراتیک سیاسی هر روز می‌آزمود؛ بزودی به یک مبارز شورآفرین و شخصیت آگاه مبدل شد. هنگامی که در سال 1350 خورشیدی ارتباط و همکاری سزا با عبدالمجید کله‌کانی، رهبر سازمان انقلابی مردم افغانستان (ساما) که آنوقت به طور مخفی زنده‌گی میکرد آغاز گردید؛ حفیظ یکجا با دولت محمد مشهور به حکیم به حیث نماینده‌گان این سازمان به آغای کله‌کانی معرفی گردیدند. آنها از تجارب و اندوخته‌های این رادمرد مبارز نیز بهره‌ها یافتند. بدین ترتیب حفیظ شهید در دومکتب رزم و پیکار آزموده شد و از دو شخصیت ممتاز و پیکارجو خصائل نیک، جوانمردی، آزاده‌گی و دلاوری را به ارمغان گرفت.

هنگامی که مولانا باعث در سال 1354 خورشیدی در خواهان و درواز بدخشان قیام مسلحانه‌ای را برآه انداخت، حفیظ یکی از یاران وی بود. آنها در سرطان همانسال پس از دو ماه دستگیر گردیدند. جمهوری داود خان حفیظ را به 18 سال حبس محکوم نمود. هنگامی که کودتای 7 ثور 1357 حزب دموکراتیک خلق برهبری حفیظ الله امین، جمهوری داود خان را سرنگون کرد و براریکه قدرت تکیه زد؛ زندانیان سیاسی دوران سردار را که در کودتاها و قیامهای مسلحانه‌ای که برضد وی برآه انداخته و گرفتار شده بودند؛ بجای آنکه آزاد کند؛ از زندان دهمزنگ به زندان نوآباد پلچرخ در کابل جابجا کرد و به گروگان گرفت. چون قیامهای مسلحانه‌ی ضد رژیم هر روز پهنا و گسترش بیشتری می‌یافت؛ رژیم خون آشام کودتا در عکس العمل آنها این زندانیان را دسته‌دسته به شهادت می‌رسانید.

حفیظ با 15 تن دیگر از همزمانش در یکی از شبهای تاریک 1357 به جرم ناکرده به شهادت رسانیده شدند؛ در حالی که مولانا باعث را بسیار پیشتر از آنها به شهادت رسانیده بودند. داستان غم انگیز این اسطوره سرخ شهادت به همین جا ختم نشد.

پس از کودتای 7 ثور که سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان مورد سرکوب قرار گرفت شماری از فعالینش در پنجشیر سنگر گرفتند و جبهه مقاومت را برهبری پهلوان احمد جان شهید رویکار آوردند. چون احمد شاه مسعود با دسته اش بدانجا آمد با این مبارزین روبرو شد. وی به جای همکاری در

صدد نابودی آنها برآمد و با توطئه ای از پیش آماده کرده؛ به بهانه مذاکره پهلوان احمد جان و شماری از همراهانش را دستگیر و اعدام کرد. ازان پس به جان خانواده های شان دست به کار شد.

اولین آماجش ملا جلیل پدر حفیظ بود. وی در سال 1359 ملا جلیل را باده ها تن دیگر نخست در زندان "چاه آهو" زندانی کرد و سپس آنها را در سال 1360 به شهادت رساند. میگویند احمد شاه مسعود در یک روز در سال 1360 بیشتر از 300 نفر زن و مرد دره هزاره را در سبدها نشانده و بست و همه را از یک قلعه بلند به پایین پرت کرد تا دیگر نشانی از آنها باقی نماند.

مادر حفیظ در فراق فرزند و شوهرش سگته مغزی کرد و با ناامیدی جان داد. عبدالبصیر "بدروز" برادر دومی حفیظ که از پنجشیر فرار نموده بود؛ در سالهای 1360-1363 در زندان پلچرخ به اتهام ارتباط به مخالفین پنجشیر و به توطئه آنها که در دستگاه دولت افرادی داشتند و این ارتباط را آگاهانه گزارش داده بودند؛ زندانی شد. کهنترین برادر حفیظ شهید از 16 ساله گی سالهای زیادی

زندانی شورای نظار در پنجشیر بود. او را به جرم ناکرده خانواده اش زندانی و به مرگ محکوم نموده بودند؛ اما از روی تصادف زنده ماند. بدین ترتیب سرنوشت حفیظ با خانواده اش گره خورد و دامان آنها را نیز کشانید. فقط محمد رجب که افسر قوای کار بود و در شمال کشور اجرای وظیفه میکرد، از نظرها پنهان ماند. او با پشت کار و همت بلند، راستی و صداقت و ادای

خدمت در مسلکش برتبه جنرالی رسید و سالهاست به حیث قومندان شاهراه سالنگ امنیت این شاهراه را با کار خسته گی ناپذیر شباروزیش تأمین کرده است.

حفیظ که با نام مستعار عبدالله مشهور بود، پیش از زنده گی سیاسی "آهنگر پور" تخلص میکرد. اما در دوران مبارزه مخفی، گاهی نیز نام رستم به خود می گذاشت. زیرا در ورزشهای رزمی چون پهلوانی و بوکس مهارت داشت. ازینکه با جمع دیگر همواره سرگرم نسخه برداری از کتب نایاب بود؛ دارای خط زیبا و قلم توانا شد. وی آثار ناچاپشده زیر را برشته تحریر کشیده است.

1 - بیدلشناسی

2 - مبارزات برده گان و دهقانان

3 - پیدایش انسان

4 - جنگهای چریکی در شهر

5 - جنگهای پارتیزانی در کوهستان

6 - جنگهای گوریلابی در جنگل

7 - جامعه شناسی

8 - ایدیالوگهای فیودالی چه میگویند؟

9 - تاریخ مختصر افغانستان

10 - یادداشتهای ادبی

افزون بر آنها شماری از داستانهای کوتاه نیز نوشته است. حفیظ ذوق شعر داشت و اشعاری نیز سروده بود. این مبارز نستوه به ادبیات فارسی عشق می ورزید. حافظ، سعدی، فردوسی و مولانا و

بیدل را مطالعه میکرد . به زبانهای عربی و انگلیسی آشنایی داشت. داس قلم و تفنگ و کتاب یار ویاور همیشه گیش بود. وی بدون آنکه فرصت ازدواج و تشکیل خانواده یابد ؛ زندانی شدو به

شهادت رسید. روانش شاد و یادش جاویدان باد!

از محترم داکتر خلیل و داد پسر کاکای شادروان حفیظ، سپاسگذارم که با تهیه عکسهای شهید و سوانح وی زمینه معرفی این جوان مبارز را در سایت (ندا) فراهم نمود. نگارش نوا (آذر)